



• درآمد

حجت الاسلام سالک همواره در کوره مبارزات بوده و تفسیر و تحلیل او از چهره‌های مبارز، از ارزش بالائی برخوردار است. او چون خود طعم تبعید و زندان را بسیار چشیده، قدرت روحی مبارزاتی چون شهید منتظری را به نیکی در می‌یابد و با دقت هم بیان می‌کند؛ از همین روی این گفتگو حاوی نکات بسیار جالبی از روحیات آن شهید بزرگوار است.

■ «سلوک مبارزاتی شهید محمد منتظری» در گفت و شنود

شاهد یاران با حجت الاسلام و المسلمین احمد سالک

قدرت جذب او بسیار زیاد بود...

شهید منتظری در قالب برنامه‌های مبارزاتی ادامه داد. شهید منتظری در آن جلسات چه مسئولیتی بر عهده داشت و چه کار می‌کرد؟

ایشان به اصطلاح گوینده جلسات بود. چون محمد خود را بند هیچ جایی نمی‌کرد و حریت و استقلالش را حفظ کرده بود و لذا در این جریان‌ها آزاد بود. او جمع‌هایی را به راه می‌انداخت، بسط می‌داد و حرکت می‌کرد که شیوه خوبی در این مسائل بود. به تعبیر ما او هسته‌هایی را شکل می‌داد و پیش می‌رفت.

آیا ایشان به کار تشکیلاتی اعتقاد داشت؟ چون از یک طرف می‌بینیم تشکل‌های زیادی را به راه می‌انداخت و از طرفی در حزب جمهوری اسلامی یا موارد مشابه حضور جدی در این زمینه نداشت. نظر شما در این باره چیست؟

سؤال خوبی پرسیدید. شهید منتظری، به عنوان یک مدیر منحصراً به فرد هم فرد بود و هم تشکیلات. به خاطر دارم در باغی به نام باغ ابریشم، بالای زندان دستگرد اصفهان واقع در اتوبان ذوب آهن تعدادی از روحانیون جلسه‌ای تشکیل دادند و دوستان به من هم خبر دادند و من هم رفتم. تا آنجا که به یاد دارم آقای محمدعلی احمدی، داماد آیت‌الله فیاض، آقای میردامادی از جمله کسانی بودند که در آنجا حضور داشتند. در اینجا می‌خواهم به شیوه مدیریت تشکیلاتی شهید منتظری اشاره‌ای کنم. در آن جلسه پس از صحبت‌ها و صرف ناهار، سخنران جلسه محمد بود. در سه، چهار محور بسیار شفاف، روشن و در نهایت شجاعت و نترسی صحبت کرد. ایشان به معرفی جنایات ساواک، شاه و عواملشان پرداخت. از دیگر محورهای سخنرانی‌اش این بود که نمی‌توانیم به عنوان روحانی سکوت کنیم و باید به اقتضای دستورات قرآن و عترت در صحنه مبارزات حضور داشته باشیم. به این ترتیب طلبه‌ها را تشویق می‌کرد. محور دیگر بحثش این بود که در این راه می‌بایست مصائبی را هم تحمل کرد و کسانی که نمی‌توانند، نینایند. بعد هم بلافاصله پس از صحبت‌هایش گفت: «آقای احمدی! شما باید این کار را انجام دهی یا آقای فلائی شما می‌بایست آن کار را بکنی و...» به این ترتیب ایجاد هسته

بگویم وقتی من در مدرسه حجتیه قم حجره داشتم، آقای هاشم جواهری که در حال حاضر رئیس شعبه و دادگاه است با سید مهدی هاشمی هم حجره بودند و تعدادی از طلاب نجف‌آبادی مثل حاج حسن ابراهیمی و امید نجف‌آبادی (که بعداً اعدام شد) و بعضی دیگر در مدرسه حجتیه حجره داشتند. از این‌رو شهید منتظری به حجرات آنها رفت و آمد می‌کرد و با آنها ارتباط داشت. من هم چون به ایشان علاقه ویژه‌ای پیدا کرده بودم، رصد می‌کردم که وقتی می‌آید حتماً او را یا به صورت گذری ببینم یا اینکه نشستنی با او داشته باشم و صحبت کنم. در قم رابطه نزدیک‌تری با هم داشتیم که بعد این روابط تا محافل اصفهان هم ادامه پیدا کرد. در آنجا

او دائماً از طرف مأموران ساواک تحت نظر و تعقیب بود جایی بند نمی‌شد، همه را می‌دید، سرکشی می‌کرد، دستوراتش را می‌داد و می‌رفت. اگر به کسانی لطف داشت به حجره‌شان می‌رفت و با آنها جای می‌نوشید. حرفش هم این بود: «وقت نیست. عمر کم و اعمال بسیار است. اینکه دور هم بنشینیم و گپ بزنیم همه بازی است. اگر می‌خواهید کار کنید به صحنه بیایید.» خودش هم انسان پرکار، شاداب و حواسش بسیار جمع بود. بحثش هم با افراد، کم بود و با هر کسی راجع به اطلاعات سری صحبت نمی‌کرد.

شبکه‌ای زیر نظر شهید بزرگوار آیت‌الله بهشتی بود. در این جلسات افراد از قشرهای مختلف دانش‌آموزان دبیرستانی، دانشگاهیان، کسبه بازار و روحانیت حضور داشتند. در این جلسات که مخفیانه در منازل تشکیل می‌شد، از وجود شهید منتظری هم استفاده می‌شد. من هم در حلقه‌ای از این قضایا فعالیت داشتم. همه اینها دست به دست هم داد و روابط را با

بسیاری از مبارزین با شهید منتظری سابقه‌ای داشتند، چه چیزی سبب آن بود؟

بعد از فوت مرحوم آیت‌الله بروجردی، روحانیت در صحنه مبارزات حضور یافت. از جمله شاخصه‌های مشترک دوستانی که در کسوت روحانیت و صحنه انقلاب اسلامی بودند، مبارزه با شاه و عوامل او بود. اگر چه شاه را مزدور می‌دانستند، اما هدف کوتاه مدت و به قول معروف دم دستی آنها سرنگونی شاه و حکومتش بود. همین هدف مشترک عاملی شد تا هر که در متن مبارزات سیاسی و اجتماعی قرار می‌گرفت سبب شود سایرین حول محورش جمع شوند. بنابراین به طور طبیعی افراد یکدیگر را پیدا می‌کردند. آشنایی من هم با شهید منتظری از طریق پدر ایشان آیت‌الله منتظری بود. با توجه به اینکه من به منزل آیت‌الله منتظری تردد داشتم و فرزندان ایشان هم در منزل پدر بودند، از آنجا با شهید منتظری آشنا شدم. نکته‌ای که باید بگویم این است که شهید منتظری از ذکاوت، بصیرت، بینش و قدرت جذب بالایی برخوردار بود. یعنی وقتی یک جلسه با او به گفتگو و صحبت می‌نشستی، آن‌چنان شیفته و جذبش می‌شدی که علاقمند بودی ارتباطت با او ادامه یابد، بنابراین نقطه شروع آشنایی من با شهید منتظری مربوط به آیت‌الله منتظری و خانواده ایشان و رفت و آمدی بود که به منزلشان داشتم. بعد از آن هم ارتباطات برقرار شد. البته مدتی شهید منتظری در ایران نبود و پس از بازگشت به ایران در بعضی کارها با ایشان همکاری داشتم.

از چه زمانی روابط شما با شهید منتظری تنگاتنگ و قوی‌تر شد و بیشتر چه مناسباتی با ایشان داشتید؟

البته الان حافظه‌ام یاری نمی‌کند، ولی به ذهنم می‌آید که از سال‌های ۴۹، ۵۰ روابطم با شهید منتظری آغاز شد. پدرم در سال ۱۳۴۸ هجری شمسی مصادف با آخر ماه صفر از دنیا رفتند پس از یک سال با داشتن دیپلم ریاضی به قم آمدم. من مقدمات تحصیل دروس حوزوی را در اصفهان در زمان حیات پدرم گذرانده بودم و با مشورت علما برای ادامه تحصیل به قم رفتم. آغاز روابط نزدیک‌تر من با شهید منتظری از سال ۵۰، ۵۱ بود. می‌توانم به عنوان شروع این روابط



و تشکیلات می‌کرد و می‌رفت. بعد خودش با افراد تماس می‌گرفت و پیشرفت کار را مطالبه می‌کرد و جواب می‌شد. اگر شما بگویید محمد تابع تشکیلاتی بود، من کاملاً آن را نفی می‌کنم، اما در جهت راه‌اندازی و جمع کردن طلبه‌ها و ایجاد جنب و جوش و حرکت در آنها نقش مهمی داشت و از این کارها بسیار می‌کرد. نه تنها در داخل کشور، بلکه خارج از کشور هم همین‌طور بود و پس از ایجاد تشکیلات و حرکت در بین افراد آن را به دست کسی می‌سپرد و خود جای دیگر می‌رفت و به فعالیتش ادامه می‌داد. بنابراین مدیر متحرکی بود که تشکیلی را به وجود می‌آورد، اما تابع هیچ تشکیلاتی نبود. خودش بود و خودش.

فعالیت‌هایی که شهید منتظری به افراد می‌سپرد چه نوع فعالیت‌هایی بودند؟

ایس فعالیت‌ها مختلف و اصل قضیه و محور آنها دعوت به مبارزه بود. ایشان با توجه به توانایی‌ها و مهارت‌های فرد، کاری را به او می‌سپرد. مثلاً می‌دید شخصی اهل قلم است و اطلاعاتش خوب است. به او می‌گفت: «شما متن اعلامیه تهیه کن.» یا به کسی مأموریت می‌داد برای انجام کاری پول جمع کند. بعضی مواقع هم سکوت می‌کرد و وارد برخی مباحث نمی‌شد. خیلی کم خواب بود و با قهوه و چای خود را بیدار نگاه می‌داشت. بعضی اوقات ۲۴ - ۳۶ ساعت نمی‌خوابید و کار می‌کرد، ولی وقتی می‌خوابید، بیدار شدنش دشوار بود. به خاطر دارم یک بار می‌خواستیم از اصفهان به قم بیاییم. ساعت دوازده شب در دروازه تهران اصفهان با آقا محمد یک سواری گرفتیم و به قم آمدیم. آن زمان چون ماموران ساواک دروازه ورودی قم را کنترل می‌کردند، شرایط خطرناک بود. حتی زمانی که سوار ماشین شدیم، احساس کردیم ممکن است تحت تعقیب باشیم. به محض اینکه سوار ماشین شدیم، آقا محمد به من گفت: «آقای سالک! من خوابیدم.» هنوز میم را نگفته بود که صدای خر و پفش بلند شد و تا قم خوابید. حتی وقتی در جایی توقف کردیم و من، دو مسافر دیگر و راننده پیاده شدیم، اصلاً بیدار نشد و همچنان خواب بود. به همان حالتی که می‌خوابید یا می‌نشست، به همان حال هم می‌ماند و تکان نمی‌خورد. این نکات ناشی از خودسازی او بود. نزدیک اذان صبح بود که جلوی کوچه مدرسه حاجتیه رسیدیم. گشتی‌های شهربانی و ساواک هم بودند. موقع پیاده شدن آن‌قدر سرش داد کشیدم و یقه‌اش را گرفتم تا بالاخره با همان حالت خواب او را از ماشین پیاده کردم. در مسیر کوچه

تا مدرسه همچنان خواب بود و هوش را داشتم. آن قدر بی‌خوابی کشیده بود که وقتی می‌خواست بخواهد، بیدار شدنش بسیار سخت بود. آن شب هم بیش از نیم ساعت طول کشید تا او را بیدار و از ماشین پیاده کنم.

عده‌ای معتقدند شهید منتظری چندان سواد حوزوی نداشت که عمامه بگذارد. ایشان از نظر تحصیلات حوزوی در چه سطحی بود؟

شهید منتظری به اندازه درکش از قرآن، عترت و فقه، سواد حوزوی داشت. اگر منظور شما این است که در این مسائل مجتهد بود و فرصتی برای کسب علم داشت، این طور نبود، بلکه از جوانی‌اش به دنبال مبارزه بود، به خصوص اینکه روحیه پدرش هم این طور بود و او به دنبال پدر قدم در این راه گذاشت، ضمن اینکه پسر بزرگ خانواده بود و از

همیشه با توجه به توانایی‌ها و مهارت‌های فرد، کاری را به او می‌سپرد. مثلاً می‌دید شخصی اهل قلم است و اطلاعاتش خوب است. به او می‌گفت: «شما متن اعلامیه تهیه کن.» یا به کسی مأموریت می‌داد برای انجام کاری پول جمع کند. بعضی مواقع هم سکوت می‌کرد و وارد برخی مباحث نمی‌شد. خیلی کم خواب بود و با قهوه و چای خود را بیدار نگاه می‌داشت. بعضی اوقات ۲۴ - ۳۶ ساعت نمی‌خوابید و کار می‌کرد، ولی وقتی می‌خوابید، بیدار شدنش دشوار بود.

همان اول هم در صحنه حضور داشت، ولی به اندازه آیات و روایاتی که می‌خواند، معنی و برداشت می‌کرد و می‌فهمید، مطالعاتی داشت و در این زمینه تحصیل می‌کرد.

به عبارتی ایشان حداقل سواد لازم برای عمامه گذاشتن را داشت. آن طور که می‌گویند آیت‌الله طالقانی برای ایشان عمامه گذاشت.

در این باره اطلاعی ندارم.

آیا شهید منتظری در قم با اسم مستعار تردد داشت یا با اسم خودش در جلسات شرکت می‌کرد؟

شهید منتظری در جلسات خصوصی با نام محمد منتظری حضور داشت، ولی به تناسب کشورهایی که می‌رفت، خود را به چهره‌های متعددی در می‌آورد، یعنی لباس مردم آن کشور را می‌پوشید و زبان آنجا را هم یاد می‌گرفت و استعداد فوق‌العاده‌ای در چنین کارهایی داشت. یکی از دستورات عمل‌های فعالیت‌های چریکی در مناطق مختلف تطبیق با محیط است، یعنی تطبیق با آداب، سنن، زبان، لباس و خصوصیات که برای نیروهای امنیتی شک برانگیز نباشد. ایشان در این باره در اوج و بسیار دقیق بود و اسامی، شناسنامه‌ها و گذرنامه‌های مختلفی هم داشت.

آیا شما در جریان سفرهای خارج از کشور ایشان هم بوده‌اید؟

قبل از انقلاب زمانی که ما در ایران در حال انجام فعالیت‌های مبارزاتی بودیم، شهید منتظری در فرانسه بود. بنده و عده‌ای دیگر تصمیم گرفتیم از طریق پاکستان به فرانسه پیش آقای منتظری و آقای علی جنتی برویم تا مبارزات را از آنجا ادامه دهیم. در جلسه‌ای سری و خصوصی صحبت‌هایمان را کردیم و مقدماتی را فراهم نمودیم و به زاهدان خدمت آیت‌الله کفعمی رفتیم. ایشان در زاهدان شخصیت بزرگوار و شاخصی بود و افراد مختلفی به ملاقات ایشان می‌رفتند، از این رو با وجودی که ما چهار نفر معمم و طلبه بودیم، برای دستگاه امنیتی حساسیتی پیش نیامد. خلاصه موضوع

را با آیت‌الله کفعمی در میان گذاشتیم. ایشان مانع نشدند و مقدماتی را هم برای ما فراهم کردند و شخصی را همراه ما فرستادند که نامش را فراموش کرده‌ام. آن موقع تابستان و هوا بسیار گرم بود، طوری که دمای هوا ۵۰ تا ۶۰ درجه بود. ما برای آنکه خود را به مرز پاکستان برسانیم، از بی‌راهه‌های بسیار خطرناک عبور کردیم، ولی ماجرای اتفاق افتاد که داستان مفصلی دارد و به دلایلی برگزینیم و به دنبال آن حوادثی پیش آمد. شهید منتظری در شهرها و کشورهای مختلفی از جمله نجف، فرانسه، پاکستان، افغانستان و لبنان بود و مدتی با فلسطینی‌ها همکاری کرد و اوایل انقلاب تعدادی از مبارزان فلسطینی را برای دادن آموزش‌های چریکی به نیروهای ایرانی به ایران آورد.

آیا قبل از انقلاب همکاری‌های دیگری با ایشان داشتید؟

فعالیت‌ها بیشتر در محور مبارزات بود. یکی از خصوصیات مهم دوران زندگی محمد این بود که مانند بعضی‌ها نبود که در نقطه‌ای متمرکز شود و بایستد، لذا دوستان تلاش می‌کردند تا با او جلسه بگذارند و از اطلاعاتش استفاده کنند، چون اطلاعات بسیار زیادی داشت. در آن فاصله زمانی که من بعد از یکی دو سال به زندان افتادم کل جلسات که با شهید منتظری داشتم شاید ده یا بیست جلسه بیشتر نشد، اما همین اندازه هم واقعا ارزشمند بود. برخی مواقع این جلسات در سفر و بعضی هم خصوصی و گاهی دو نفره بود. ارتباطات خیلی گروهی نبود، چون دسترسی به محمد کار چندان ساده‌ای نبود. مثلاً وقتی در اصفهان حضور داشت، پس از پنج، شش جلسه بلافاصله به قم می‌رفت، قم را سازماندهی و فوراً به نقطه دیگر حرکت می‌کرد. زمانی که حضرت امام (ره) در نوفل لوشاتو بودند، شهید منتظری در آنجا مستقر بود. در قم، منزل حاج یحیی سلطانی که پشت بازارچه خان قرار داشت، با یکی دو تلفن، به این کار اختصاص داده شده بود که مطالب حضرت امام را تلفنی بگیرد، ضبط و پخش کند. دوستان برای این کار نوبت گذاشته بودند که من هم چند بار بای این تلفن‌ها بودم و فرمایش‌های حضرت امام را دریافت، ضبط و فوراً همان شب به استان‌های بزرگ منتقل کردم. برای اطمینان شهید منتظری، واسطه تماس داشتیم. وقتی او زنگ می‌زد، ضبط ما آماده بود. ضمناً شهید منتظری نوار بعضی از صحبت‌های خصوصی حضرت امام راجع به برخی مسائل را هم به ما می‌رساند.

آیا ایشان در تحصن دانشگاه تهران هم نقش داشت؟

دقیقاً نمی‌دانم. دلایل این بود که در اصفهان به شدت گرفتار مسائل مبارزاتی بودم و فرصتی برای تمرکز بر موضوعات دیگر نداشتیم. تعدادی از علمای قم از جمله آقای طاهری هم در تحصن شرکت کردند، اما شهید منتظری به دلیل فعالیتش با شهید بهشتی و مخصوصاً شهید مطهری نمی‌توان گفت در آن ماجرا نقشی نداشته، ولی اینکه مستقیماً حضور داشته و چه فعالیت‌هایی کرده است، اطلاعی ندارم.

چند تن از شخصیت‌های قبل از انقلاب هستند که هر کدام محوریت یک تفکرند. در تاریخ، روابط شهید منتظری با این شخصیت‌ها به صورت مختلف نقل شده است. نظر شما در این باره چیست؟

قبل از انقلاب شهید بهشتی، شهید مطهری و سایرین در قم با آیت‌الله منتظری ارتباط داشتند و آیت‌الله منتظری مورد توجه آنان هم بود. آن زمان مدرسه حقانی دست آیت‌الله قدوسی و مرحوم جنتی بود. شهید بهشتی هم در آنجا درس و بحث داشتند. بخشی از ارتباطات شهید منتظری به واسطه رابطه آن بزرگواران با پدرشان بود. از طرفی چون شهید منتظری در متن مبارزات قرار داشت، وقتی با آنان می‌نشست و بحث‌های مبارزاتی می‌کرد، آنها هم شهید منتظری را هدایت می‌کردند. محمد به شهید بهشتی و شهید مطهری علاقه داشت و می‌گفت: «اگر می‌بایست به دنبال شخصیت‌هایی بلند شویم، باید با این بزرگواران باشیم.» مدتی بحث راه حق مطرح شد.



و گفت: «اگر ما بخواهیم این کار را ادامه دهیم، باید زیر نظر شخص امام باشد و روحانیت بر ما نظارت کند.» از اینجا اختلافات آغاز شد و او قربانی این هدف شد.

شهید منتظری در اوایل انقلاب افرادی را از فلسطین به ایران آورد و در دانشگاه شهید مفتاح، جایی را برای دادن آموزش به نیروهای ایرانی در نظر گرفت، ضمناً سپاه را هم تشکیل داد. بنده خود در کمیته دفاع شهری اصفهان بودم که شهید منتظری با من تماس گرفت و به من گفت: «نیروهایت را برای آموزش بفرست.» من هم دوازده تن از نیروهای خوبم را برای آموزش به تهران نزد مربیانی که از فلسطین آورده بود، فرستادم. اتفاقاً آموزش‌های چریکی خوبی هم به نیروها داده بودند، ولی زمانی که شهید منتظری با سید مهدی هاشمی در آن قضایا افتاد و با توجه به اطمینانی که به عنوان معاون و جانشین خودش به او داشت و او را در شورای فرماندهی سپاه که تازه تشکیل شده بود، قرار داد، برای من سؤال برانگیز شد، چون بلافاصله بعد از این اقدام ما با معضلاتی روبرو شدیم. این موضوع در آن شرایط مسئله مهمی بود که می‌بایست بدان توجه می‌شد. در واقع رابطه محمد با سید مهدی هاشمی علاوه بر رابطه نسبی نوعی ارتباط فکری برای مبارزه با شاه بود. منتهی تفاوت‌های فاحشی بین شهید منتظری و سید مهدی هاشمی وجود داشت که برخاسته از معیارها و اعتقادات هر یک از این دو بود. تدین، عبودیت و بندگی شهید منتظری و سید مهدی هاشمی قابل مقایسه با هم نبود. سید مهدی هاشمی بیشتر فعالیت‌های سیاسی می‌کرد. بارها دیده بودم شهید منتظری با توجه خاصی به نماز می‌ایستاد. ضمن اینکه نمازهای دیگران را هم دیده بودم. یک بار در تهران خیابان شهریور منزل مرحوم دکتر واعظی که از طرف امام به استانداری اصفهان منصوب شده بود، با محمد قمصری، عطریانفر، عبدالله نوری، آقای طاهری و پسرشان بودیم. ضمن جریانی هنگام اذان صبح از جمله کسانی که خوابیدند، سید مهدی هاشمی بود. با این اوصاف رابطه سید مهدی هاشمی با شهید منتظری ادامه داشت و محمد هم به او مسئولیت می‌داد. بعدها به تدریج در جریان کارهای مختلف از هم جدا شدند. نمود این جدایی را در سخنرانی شهید منتظری علیه شهید بهبهشتی قبل از ظهر و حضور او شب هنگام در دفتر حزب جمهوری اسلامی ببینید. وقتی شهید منتظری وارد حزب شد، شهید بهبهشتی ایشان را در آغوش گرفت و از او استقبال کرد و هر دو هم در یک راه شهید شدند. شهید منتظری بسیار صادق بود و شهید بهبهشتی به دلیل چنین ویژگی‌های اخلاقی که در محمد دیده بود، به او علاقه داشت.

اختلاف شهید منتظری با شهید بهبهشتی از کجا آغاز شد؟ چگونه اوج گرفت و ختم به خیر شد؟

در این مورد باید کمی به اوضاع داخلی بیت آیت‌الله منتظری بردازیم و شرایط آن موقع یعنی سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی را ببینیم. آیت‌الله منتظری در دوره اول رئیس مجلس خبرگان بود که در آن زمان خبرگان برای تدوین قانون اساسی تشکیل شد. به عبارتی ایشان جایگاه بالایی داشت، اما هنوز قائم مقام نشده بود. امام بخشی از کارها را به ایشان ارجاع داده بودند. شهید بهبهشتی درک می‌کرد که ممکن است آیت‌الله منتظری به دلیل ساده‌لوحی‌هایش گاهی از مسیر منحرف شود، از این رو در این زمینه بسیار دقت می‌کرد. در این میان جوسازی کرده بودند که شهید بهبهشتی مخالف آیت‌الله منتظری است. شرایط بیرونی هم بر آن تأثیر گذاشت و پس از آنکه شهید منتظری علیه شهید بهبهشتی در مجلس سخنرانی کرد. آیت‌الله منتظری عبارتی بیان نمود که دقیقاً آن را به خاطر ندارم اما در صفحات تاریخ ثبت شده است. مثل اینکه ایشان گفته بودند: «محمد حالش خوب نیست یا بیمار است.» در حالی که انعکاس چنین تعبیری این بود که «محمد دیوانه است.» و ما معتقد بودیم او دیوانه نبود و دقیقاً

بود جایی بند نمی‌شد، همه را می‌دید، سرکشی می‌کرد، دستورالرش را می‌داد و می‌رفت. اگر به کسانی لطف داشت به حجره‌شان می‌رفت و با آنها چای می‌نوشید. حرفش هم این بود: «وقت نیست. عمر کم و اعمال بسیار است. اینکه دور هم بنشینیم و گپ بزیم همه بازی است. اگر می‌خواهید کار کنید به صحنه بیاید.» خودش هم انسان پرکار، شاداب و حواسش بسیار جمع بود. بحثش هم با افراد کم بود و با هر کسی راجع به اطلاعات سری صحبت نمی‌کرد. به عبارتی با هر شخصی مناسب

خودش مجانب بود. این ارتباطات تا پیروزی انقلاب ادامه داشت. وقتی شورای فرماندهی سپاه تشکیل و جواد منصوری به عنوان فرمانده از طرف امام منصوب شد، در گروه اولیه شورا جواد منصور، محمدزاده، محمودزاده، شهید منتظری به عنوان معاونت تبلیغات، انتشارات و روابط عمومی و سایرین حضور داشتند. چون شهید منتظری روحیه تشکیلاتی نداشت و تابع هیچ تشکیلی نبود، از این رو زیاد در سپاه نماند. شاید پنج ماهی مسئولیت داشت و کارها را ردیف کرد، سپس به دنبال ایجاد نهضت‌ها از سپاه بیرون آمد و سید مهدی هاشمی را به جای خود در مرکز تبلیغات و انتشارات سپاه معرفی کرد که پس از آن هم حوادتی پیش آمد.

شهید منتظری قبل از انقلاب با نهضت‌های آزادی‌بخش در سراسر دنیا ارتباطاتی داشت و پس از انقلاب هم این روابط را ادامه داد. بعد از شهادت وی این میدان به دست سید مهدی هاشمی افتاد و با اقداماتی که انجام داد، شرایطی برای انقلاب به وجود آورد که گاهی اوقات دردسرافزین بود. آیا مسیر سید مهدی هاشمی امتداد راه شهید منتظری بود؟

ظاهر امر این بود که این دو با هم مبارزه را ادامه می‌دهند، بنابراین قبل از انقلاب خط و خطوط خیلی روشن و مشخص نبود. دلیلش هم این بود که چپ، راست، حزب توده، نهضت آزادی، روحانیت، و سایر مبارزان همگی یکصدا می‌گفتند: «شاه باید از این مملکت برود و می‌بایست با شاه مبارزه کرد» و همه در این هدف اصلی مشترک بودند. آن زمان هنوز میزانی برای سنجش افکار وجود نداشت. اینکه مثلاً بغل دستی‌ام چه فکر و عقیده‌ای دارد، پیش از انقلاب چندان مطرح نبود. مگر کسانی که دقیقاً وابسته به روحانیت و مرجعیت بودند. این افراد راه اعتدال را در پیش گرفتند و سلامتشان حفظ شد و گرنه خیلی‌ها غلتیدند. حتی در جریان مجاهدین خلق یا منافقین، مرحوم شریف واقفی در برابر مسعود رجوی و سایر فرماندهان و سران مجاهدین ایستاد

وقتی شهید منتظری وارد حزب شد، شهید بهبهشتی ایشان را در آغوش گرفت و از او استقبال کرد و هر دو هم در یک راه شهید شدند. شهید منتظری بسیار صادق بود و شهید بهبهشتی به دلیل چنین ویژگی‌های اخلاقی که در محمد دیده بود، به او علاقه داشت.



آن موقع راه حق جزواتی را پخش می‌کرد. من هم از زمان دبیرستان عضو راه حق بودم و مرتباً جزوات آن از قم برایم می‌آمد. مطالب آن بسیار روشن‌گر و مفید بودند. از همان زمان با آیت‌الله مصباح یزدی آشنا شدم و تاکنون نزدیک چهل سال است با ایشان آشنا هستم. محمداً می‌گفت: «برای مقدمات ذهنی و تقویت ایمانی جوانان باید از این جزوات استفاده کنیم.» به طور خلاصه می‌بایست عرض کنم ارتباط شهید منتظری با چنین شخصیت‌هایی هم از طریق پدر بود و هم خود شخصاً با این بزرگواران ارتباط داشت. ضمناً قبل از انقلاب رابطه شهید منتظری با شهید بهبهشتی خوب بود و من موردی دل بر اختلاف میان آنان ندیدم.

نظر شهید منتظری درباره امام موسی صدر چه بود؟
ایشان از امام موسی صدر بسیار تعریف می‌کرد، چون به عنوان یک شخصیت و چهره در لبنان توانسته بود سنگری مقابل اسرائیل باشد و شیعیان را جمع و متحد کند و این امر مهمی بود. در حقیقت سیاق حرکتش چنین بود که ما باید در این قضایا شیعه را حفظ کنیم. از جمله کسانی که شهید منتظری از آنان تعریف می‌کرد، می‌توانم به حضرت امام، شهید مطهری، شهید بهبهشتی، امام موسی صدر، مرحوم ربانی شیرازی و سایر کسانی که در صحنه مبارزات حضور داشتند اشاره کنم.

شما اشاره کردید شهید منتظری به حجره سید مهدی هاشمی رفت و آمد داشت. او بعدها در حمایت از سید مهدی هاشمی در کلیسایی در پاریس تحصن کرد. آیا ارتباط آنها از نظر مبارزاتی جدی و پیوسته بود یا آشنایی قدیم در دوران جوانی منجر به حمایت شهید منتظری از سید مهدی هاشمی شد؟

سید مهدی هاشمی چند برادر داشت و پدرشان آقای هاشمی مرد بسیار متدین، باسواد، فاضل و از علمای خوب بود. خوبی پدر دلیل بر این نبود که سید مهدی هاشمی دچار انحراف نبوده است. سید مهدی هاشمی داماد آیت‌الله منتظری شد و همین بستگی خانوادگی نقطه تحول ارتباطات برادران هاشمی با بیت منتظری شد. البته این ازدواج نتیجه ارتباطات قبلی خانواده هاشمی و منتظری بوده است. هادی شخصیت پیچیده‌ای داشت. طوری که سید مهدی هاشمی هم در اعترافاتش می‌گوید: «هادی مرا به این روز نشانده.» در واقع هادی آدم سیاسی پیچیده‌ای بود و می‌دانست چه کار می‌کند و افراد را متناسب با حال و احوالشان به کار می‌گرفت. به هر حال شهید منتظری هم در این خانواده بود و نمی‌توانست از خواهر و مادرش جدا شود. از یک سو سید مهدی هاشمی بسیار بااستعداد بود و طوری حرف می‌زد که مخاطبش را مسحور می‌کرد. به این ترتیب این دو با هم در راه مبارزه قرار گرفتند. من فقط دو سه بار دیدم محمد به مدرسه حجتیه آمد و چون دانما از طرف مأموران ساواک تحت نظر و تعقیب

که امام تشکیلات داده بود منتقل شد. حرف من با شهید منتظری این بود، نه اینکه در مقابل حرف امام بایستم. امام تعیین کرده بود ما زیر چتر آنها برویم و این چه اشکالی داشت. شهید منتظری این حرف را به دلیل علاقه‌ای که به حضرت امام داشت پذیرفت. شنیدم امام هم محمد را دوست داشت چون او را در نجف و نوفل‌لوشاتو زیاد دیده بود.

شما اشاره کردید از همان موقع انتقاداتی به سید مهدی هاشمی داشتید و به شهید منتظری هم گفته بودید. واکنش ایشان در این باره چه بود؟

شهید منتظری معتقد بود وقتی در متن مبارزات هستیم نباید به مسائل و موضوعاتی بپردازیم که موجب جدایی ما شود. لذا همه را به اصل مبارزه دعوت می‌کرد و نمی‌گذاشت این اختلافات به وجود بیاید. با وجود این من بر سر بعضی

مسائل با سید مهدی هاشمی درگیر بودم. او قبل از انقلاب آیت‌الله شمس‌آبادی را به شهادت رسانده بود. ماجرای شیخ محمدباقر، آن خانم و حشمت بنابر این نمی‌شد به چنین کسی کرامت گذاشت. بعدا ساواک او را گرفت و زندانی کرد و محکوم به حبس ابد و سپس محکوم به اعدام شد. او از زندان با آیت‌الله مطهری نامه نگاری کرد و شهید مطهری به دفاع از سید مهدی هاشمی برخاست که او مظلوم است و در حمایت او سخنرانی کرد. این قضایا بسیار عجیب بود. شهید مطهری آن اوایل نمی‌دانست. چون سید مهدی هاشمی را دیده و می‌شناخت از او حمایت کرده بود. بعدها وقتی برای آیت‌الله مطهری توضیح دادند ایشان هم قانع شدند. من هم مدارک و عکس‌هایی از سید مهدی هاشمی داشتم. مثلا عکسی از او که اطرافش آیات قرآن بود. همه آنها را پاره کردم غافل از اینکه روزی آنها به درد خواهند خورد و اسناد خوبی هستند. در این جایگاهی‌ها اسناد و مدارک زیادی از سید مهدی هاشمی داشتم. لذا من قبل از انقلاب با کسی که روحانی‌کشی را باب کند نمی‌توانستم کنار بیایم. یکی دو بار سر همین مسائل با شهید منتظری به هم زدم. در واقع سید مهدی هاشمی قبل از پیروزی انقلاب سابقه خوبی نداشت. ما که در مدرسه حجتیه بودیم و ساواک به مدارس دینی حمله می‌کرد، سید مهدی هاشمی و هاشم جواهری (که خدا حفظش کند) طلبه‌های مدرسه حجتیه را با چوب و چماق مسلح کرده بودند که اگر مأموران ساواک حمله کردند آنها بتوانند از خود دفاع کنند. ساواکی‌ها حمله نکردند بلکه از طرق دیگر وارد شدند. بعد هم که سربازگیری شد و شاه دستور داد: «طلبه‌ها را بگیرید.» ما فرار کردیم، اما آقای جواهری و سید مهدی هاشمی را گرفتند و به پادگان بردند. به این ترتیب آنها در زمان شاه سربازی را گذراندند. روز چهارم آنان سید مهدی هاشمی در سربازخانه در مراسم صبحگاهی به نفع شاه صحبت کرد که نوار آن بعدا بیرون پخش شد. در واقع او عنصر ساواک بود. در اعتراضات هم آمده است که، «اصلا چه شدم من به سمت ساواک و شاه غلتیدم؟» شهید منتظری هم معتقد بود ما باید اختلافات را کنار بگذاریم و برای هدف اصلی یعنی شاه مبارزه کنیم.

اگر نکته‌ای ناگفته باقی مانده است، بفرمایید.

شهید منتظری در نهضت‌های آزادی‌بخش کشورهای مختلف مانند افغانستان، لبنان، فلسطین و جاهای دیگر فعال بود و دوست و رفیق زیادی در این کشورها داشت. حتی با تلاش‌هایی که می‌کرد در این کشورها هم هسته‌های مقاومتی تشکیل داده بود. مدتی هم در نجف با آقای داعی در رادیو روحانیت مبارز و در فرانسه با آقای علی جنتی و همچنین دکتر غرضی که بعدا هم استاندار و هم وزیر شد ارتباط و همکاری داشت. ■



دادم، نمی‌فرستم. همان موقع شهید منتظری به من پیشنهاد کرد می‌خواهیم سپاه پاسداران را با نام «پاسا» تشکیل دهیم. از یک سو هیتی با حضور افرادی چون عباس متفرد و دو سه نفر دیگر از طرف آقای جواد منصوری که به حکم حضرت امام فرمانده سپاه شده بود، از تهران به اصفهان آمده بودند. در این میان خود شهید منتظری هم به اصفهان آمده بود و ضمن جلسه دو ساعتی که در شب با هم داشتیم اعلام کرد که، «ما می‌خواهیم پاسا را تشکیل دهیم. وصل آنها نشو که آنها بچه‌های سلطنت‌آبادند ولی ما سابقه مبارزاتی و انقلابی داریم.» اعضای شورای فرماندهی سپاه نیروهای پادگان سلطنت‌آباد بودند. از این رو به بچه‌های سلطنت‌آباد معروف شده بودند. محمودزاده پیش از آن در لندن و محمودزاده از توابعین مجاهدین و پسر خوبی بود. جواد منصوری هم از گروه منصورون بود. در واقع هر کس از جایی آمده و به این گروه پیوسته بود. شهید منتظری به من می‌گفت: «زیر بلیط بچه‌های سلطنت‌آباد نرو. تو که مرا می‌شناسی، آنها را نمی‌شناسی.» و مرا توجیه می‌کرد. من هم به او گفتم: «بین من یک حرف داشتم و حرفت را قبول دارم، اما امروز امام حکم را به چه کسی داده؟ این حاج آقا روح‌اللهی که پیروزی

شهید منتظری معتقد بود وقتی در متن مبارزات هستیم نباید به مسائل و موضوعاتی بپردازیم که موجب جدایی ما شود. لذا همه را به اصل مبارزه دعوت می‌کرد و نمی‌گذاشت این اختلافات به وجود بیاید. با وجود این من بر سر بعضی مسائل با سید مهدی هاشمی درگیر بودم. او قبل از انقلاب آیت‌الله شمس‌آبادی را به شهادت رسانده بود.

انقلاب را آورده حکم را به جواد منصوری داده است. تو هم بیا و در تشکیلاتت را ببند و با جواد کار کن.» من نتوانستم او را قانع کنم. بنابراین با افرادی که آمده بودند صحبت کردم و به آنها گفتم: «محمد را دریابید. او نیرو و انرژی فراوانی دارد. اگر هر روز رود رها می‌شود.» آنها هم حرف مرا پذیرفتند و آقا محمد را به شورای فرماندهی سپاه بردند و او را به معاونت تبلیغات، انتشارات و روابط عمومی سپاه منصوب کردند. به این ترتیب کم کم در تشکیلاتی که محمد به راه انداخته بود بسته شد و فلسطینی‌ها را به کشورشان بازگرداندند و پای سید مهدی هاشمی هم از آنجا بریده شد و همه امکانات و تجهیزات آنجا به شورای فرماندهی سپاه

می‌دانست دارد چه می‌کند و موضع‌گیری‌هایش موضع‌گیری‌های دقیقی بود. اما چرا علیه آیت‌الله بهشتی آن صحبت‌های تند را کرد. به نظر من جو بنی‌صدر و انحصارطلبی‌ای که نسبت به ایشان وجود داشت، آنچنان در کشور انعکاس یافته که بسیاری از نیروهای خودی را هم علیه شهید بهشتی بسیج کرده بود. شهید بهشتی، بنده خدا در روزهای آخر کارشان این بود که به این اتهامات و افتراها پاسخ دهد که من انحصار و قدرت طلب نیستم. در مقطعی به مدت یک هفته هر شب از ساعت دوازده شب تا چهار صبح به منزل شهید بهشتی می‌رفتم و با ایشان جلسه داشتیم. در این جلسات بنده، شهید کلاهدوز، آقای محمودزاده و دو تن دیگر از دوستان هم حضور داشتند. یک شب به شهید بهشتی گفتم: «آقای دکتر! از خودتان دفاع کنید. چرا سکوت کرده‌اید؟» ایشان تبسمی کرد و گفت: «آقای سالک! این الله بدافع

عن الذین آمنوا» من کیستم که بخوام از خود دفاع کنم او می‌داند و هر کار که بخواید می‌کند.» این توکل، یقین و باور شهید بهشتی بود. لذا شهید بهشتی به خوبی می‌دانست چه کسانی از چنین حرف‌ها و اتهاماتی که در پشت تریبون مجلس زده و در سطح بین‌المللی پخش می‌شود استفاده می‌کنند. اما به صداقت شهید منتظری اعتماد داشت. بنابراین وقتی شب فاجعه محمد وارد حزب جمهوری اسلامی، آقای بهشتی بلند شد و چند قدمی به استقبال او رفت و او را در آغوش گرفت و این جمله را بر زبان آورد: «به! محمد خودمان!» و ربوبی کردند و نشنیدند که این برخورد بسیار عجیب بود. سپس شهید منتظری بسیار پیشیمان شد و به صورت عمومی یا خصوصی ضمن سخنرانی آن را جبران کرد. اینکه شهید منتظری با وجودی که عضو حزب جمهوری اسلامی نبود ولی چگونگی و چرا آن شب به حزب آمد و اینکه آیا کسی به او گفته بود برود و عذرخواهی کند؟ نمی‌دانم.

آیا از فعالیت‌های بعد از انقلاب شهید منتظری خاطراتی به یاد دارید؟

شهید منتظری بعد از انقلاب تشکیلاتی را برای آموزش نیروهای جوان کشور توسط مریبانی که از فلسطین و لبنان آورده بود به راه انداخت. این امر حرکت مثبتی بود. عامل جدا شدن تعدادی از حزب‌اللهی‌ها از جمله بنده از تشکیلات شهید منتظری وارد کردن سید مهدی هاشمی و قرار دادن او در رأس تشکیلات بود. ما هم قبل و هم بعد از انقلاب با سید مهدی هاشمی درگیری و اختلاف داشتیم و نمی‌پسندیدیم شهید منتظری حتی با سید مهدی هاشمی رفت و آمد داشته باشد چه برسد به اینکه در تشکیلات چنین مسئولیت بالایی به او داده شود. خوشبختانه شهید منتظری با توجه به هشدارهایی که اطرافیان راجع به سید مهدی هاشمی به او داده بودند اواخر بسیار ملاحظه می‌کرد ولی بعد از پیروزی انقلاب اوضاع کشور به گونه‌ای بود که هر کسی میداندار بعضی مسائل شد و زیاد به این موضوع توجه نمی‌شد که فالانی سید مهدی هاشمی است یا شخص دیگر. قبل از تشکیل سپاه یعنی در فاصله زمانی بهمن ۵۷ تا خرداد ۵۸، من در اصفهان مسئول کمیته دفاع شهری این شهر بودم. همان‌طور که قبلا هم اشاره کردم وقتی شهید منتظری با من تماس گرفت که برای آموزش نیروهایت را بفرست، برایش نیرو فرستادم. حتی نام آن افراد را هم به خاطر دارم. جعفر پیشه که بعدا شهید شد، حسن و حسین اکدستانی (؟) که حسن شهید شد. این افراد واقعا به صورت چریکی آموزش دیدند و هم در کردستان و هم در جبهه بسیار مفید واقع شدند. ولی وقتی شهید منتظری به سید مهدی هاشمی آن مسئولیت را سپرد و مهدی هاشمی با من تماس گرفت که برای آموزش نیروهای بعدی را بفرست، نپذیرفتم و جواب